

## خواب صوفیه و تجلی آن در مثنوی مولانا

ناصر ناصری \*

مقدمه :

یکی از گسترده‌ترین و غنی‌ترین موضوعات ادب فارسی عرفان و تصوف اسلامی است که در قرن پنجم با سنایی غزنوی وارد شعر و ادب شد و با شاعران سترگ و عارفی چون نظامی، عطار و عراقی ادامه یافت و با مولانا به اوج و تکامل رسید به طوری که مثنوی شریف مولانا را می‌توان قلّه تحقق عرفان و تصوف اسلامی با همه راز و رمزهایش دانست چرا که این کتاب به منزله چراغ هدایت و شریعت، راهنمای سالکان در جاده طریقت می‌باشد و همه سالکان را از مبتدی گرفته تا منتهی با همه اصطلاحات و رموز عرفانی که در سیر و سلوک با آنها سر و کار خواهند داشت آشنا می‌کند و حرکت معنوی و روحانی و خلوت و ریاضت و نحوه گذر از وادی‌های طریقت را به سالک می‌آموزد تا به مرحله فنا فی الله و بقا بالله یعنی وصول به حقیقت می‌رساند و هر سالکی ملزم به آموختن اسرار و رموز سیر و سلوک عرفانی است که بدون آشنایی به آنها قدم برداشتن در این جاده ظلمانی و امکان نایل آمدن به مقصد و مقصود وجود ندارد. مولانا در شناساندن مراحل سیر و سلوک و در تشریح و تفسیر کَم و کیف رموز عرفانی سرآمد همه شاعران عارف است که همه ابعاد و کاربرد و تعابیر رموز عرفانی را به طرز بسیار زیبا و شیوا با داستانها و حکایت‌هایی بسیار ملموس و محسوس بیان می‌کند که از جمله آنها می‌توان به عقل جزوی و کلی، حواس ظاهری و باطنی، انواع موت اختیاری و شناخت و معرفت و غیره اشاره کرد از آن میان یکی خواب صوفیان و عرفا است که در مثنوی با استناد با آیات قرآنی و احادیث انبیاء و ائمه و اقوال مشایخ با مفاهیم گوناگونی

از انواع خواب چون خواب دنیا جویان ، خواب صوفیان ، خواب ظاهری با دل بیدار و در مذمت و محاسن خواب و گشوده شدن مشکلات لاینحل صوفیان در خواب بیان کرده است که در این مقاله سعی شده است به کم و کیف خواب در مثنوی و حل عقده‌ها و مشکلات لاینحل در خواب صوفیان اشاره شود .

از دیدگاه پیامبر گرامی و اولیا و عرفا هر که در امور دنیوی بیدار است او در خواب غفلت غنوده است و بیداری چنین فردی از خوابش بدتر است و این نوع بیداری مورد نکوهش و مذمت مولانا است و می‌گوید :

هر که بیدار است او در خوابتر هست بیداریش ، از خوابش بستر دفتر اول ، ب ۲۰۹

و خواب حسّی و جسمانی را که آدمی را از حالات روحانی و معنوی

غافل می‌کند برابر و برادر مرگ می‌داند چنانکه در احادیث است :

« النوم اخو الموت »<sup>۱</sup> ( خواب برادر مرگ است )

و اما خواب عرفا و صوفیّه و مؤمنان را که همانا بیداری دل که توأم با علم و دانش و عدم توجه به امور دنیوی و بی‌اعتنایی به ماسوی ... است نزد بزرگان دین چون انبیا و اولیا و مشایخ ستوده و پسندیده است و خواب عالم را عبادت و نفسش را تسبیح می‌داند چنانکه در حدیث است :

« نَوْمُ الْعَالَمِ عِبَادَةٌ وَ نَفْسُهُ تَسْبِيحٌ »<sup>۲</sup>

و مولانا می‌گوید :

خواب بیداری است چون با دانش است و ای بیداری که با نادان نشست

دفتر دوم ، ب ۳۹

چشم من خفته ، دلم بیدار دان شکل بی کار مرا بر کار دان

دفتر دوم ، ب ۳۵۳۸

خویش را در خواب کن زیر افتکار سر ز زیر خواب در یقظت برآر

دفتر ششم ، ب ۴۴۴۳

و نیز خوابی که با علم و دانش باشد از نمازی که با جهالت و نادانی همراه

است بهتر است « نَوْمٌ عَلَىٰ عِلْمٍ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ عَلَىٰ الْجَهْلِ »<sup>۱</sup>

و از پیامبر گرامی روایت شده است که می‌فرماید :

« تَنَامُ عَيْنَايَ وَلَا تَنَامُ قَلْبُونَا »<sup>۲</sup> (چشمانم می‌خوابد ولی قلبم نمی‌خوابد)

و باز از پیامبر گرامی است که می‌فرماید :

« إِنَّا مَعْشَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَنَامُ أَعْيُنُنَا وَلَا تَنَامُ قَلْبُونَا »<sup>۳</sup>

(همانا ما گروه پیامبران چشمایمان می‌خوابد ولی قلبهایمان نمی‌خوابد)

و روایت است که مؤمنان و عارفان دلشان همیشه بیدار است و هرگز

نمی‌میرند « النَّوْمُ أَخُو الْمَوْتِ وَأَهْلُ الْجَنَّةِ لَا يَنَامُونَ وَلَا يَمُوتُونَ »

(خواب برادر مرگ است و اهل بهشت نه می‌خوابند و نه می‌میرند)

صاحب رساله قشیریه در این رابطه با استناد به آیه قرآن چنین

آورده است :

« قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ »

(گفته‌اند که مراد از «بشری» خوابی نیکو است که مرد بیند یا او را

بینند .)

و اضافه می‌کند که : « ابودردرا گوید از پیغامبر (ص) پرسیدم از این

آیت ، گفت هیچکس پیش از تو نپرسید این آیت ، خواب نیکو است که مرد

بیند یا او را بینند »<sup>۵</sup>

و می‌گویند : بدان که خواب نوعی است از انواع کرامت ، و حقیقت

خواب خاطری بود به دل در آید چنانکه ابراهیم (ع) ذبیح اسماعیل را در

خواب دید : « إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ »<sup>۶</sup>

۲- همان ، ص ۷۰

۱- همان ، ص ۴۲

۲- شرح مثنوی شریف ، کریم زمانی ، ج ۳ ، ص ۱۱۰۲

۳- همان ، ص ۷۰

۶- سوره الصافات ، آیه ۱۰۲

۵- ترجمه رساله قشیریه ، ص ۶۹۶

و می‌گوید: خواب بر اقسام است خوابی باشد به غفلت و خوابی بود به عادت و آن خوابی بود نه محمود بلکه معلول بود زیرا که برادر مرگ است. و نیز گفته‌اند در خواب معنی‌هاست که اندر بیداری نیست یکی آنکه پیغامبر (ص) را به خواب بینند و به بیداری نبینند و یاران و سلف صالح، خدای تعالی بخواب بینند و به بیداری نبینند و این فضلی بزرگ است.<sup>۱</sup> استاد فروزانفر در مورد خواب می‌گوید:

« ما می‌دانیم که صوفیان برای خواب اهمیت قایل بوده‌اند و بسیار وقت حقیقت را در خواب به آنها نموده‌اند و ظهور پیر در عالم خواب بر اعتقاد صوفیّه نوعی از اشارت به تکریم و توجه به تأثیر آنها تواند بود همچنین خواب در نزد عرفا و حکما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است چرا که روح آدمی در خواب، موقتاً از علایق مادی آزاد می‌شود و به کشف اسرار و قوف می‌یابد.

خواب یکی از مسائل مهمی است که حکما و متکلمین و صوفیّه درباره حدوث آن عقاید مختلف دارند و در ادیان تأثیر بسیار داشته است که به اجمال به نظر صوفیّه می‌پردازیم. صوفیّه خواب را از انواع کشف و بر دو نوع شمرده‌اند، رویای صالح که از نمایش حَق است و رویای صادق که از نمایش روح است. ابوالقاسم قشیریه در مورد خواب نظر بر آن دارد که انسان مرکب از روح و بدن است و روح می‌تواند به عالم غیب اتصال یابد و بر گذشته و حال و آینده اشراف حاصل کند. و به عقیده مولانا خواب نوعی از آزادی روح است از قیود خارجی، خواه از طریق آداب اجتماعی که آن آزادی برای انسان در عالم بیداری دست نمی‌دهد و انسان به واسطه ترس از

عقوبت یا بدنامی و هتک حیثیت نمی‌تواند مطابق میل و رغبت خود عمل کند ولی خواب عالمی است که بشر در آن نه حاکم است نه محکوم، جهانی است که روح مطابق آرزوی خود می‌سازد و از قیود و حدود اخلاقی و اجتماعی و دینی که در جهان بیرونی بدانها پایبند است آزاد می‌شود و آنچه دلش خواست انجام می‌دهد و موانع شرعی و قانونی پیش آرزوهایش دیوار نمی‌کشد و بی‌ریا و نفاق و ترس و شرم دست به کار می‌شود و به هوای دل خود می‌زید و در نتیجه می‌توان گفت که خواب زادهٔ ایجاد و به کار بستن میل و رغبتی است که در بیداری حاصل نمی‌شود آدمی جز در خواب کمتر به آن می‌رسد.<sup>۱</sup>

« خواب برای صوفیه کلید و حلال مشکلات است و ما در داستانهای صوفیان بسیار می‌خوانیم که وقتی گرفتار مشکلی در امر دین یا دنیا شده‌اند راه حل و رهایی را در خواب یا واقعه جسته و یافته‌اند و یا پس از دعا و تضرع، خوابی دیده‌اند و راه چاره را بدست آورده‌اند زیرا خواب بدان سبب است که او در طریقت جنبه راهنمایی دارد و در انواع گرفتاری‌های مادی و معنوی دستگیر سالک است.<sup>۲</sup> »

« خواب عاملی است که خفته در آن، موافق خود زندگی می‌کند و از رنج و ناکامیها می‌آساید لذا برای مردم گرفتار و مرحوم بسیار مطلوب تر است.<sup>۳</sup> »

در مورد خواب در مرصاد العباد آمده است :

قال الله تعالى : «إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدًا عَشَرَ كُوكِبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتَهُمْ لِي

( همانا در عالم رویا دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه همگی مرا سجده می‌کردند . )

و قال النبی (ص) : « الرویاء الصالح جزو من سیته و اربعین جزء من النبوه » ( رویای صالح یک جزو از چهل و شش جزو نبوت است . )

« بدان که سالک چون در مجاهدت و ریاضت نفس و تصفیه دل شروع کند او را بر ملک و ملکوت عبور و سلوک پدید آید و در هر مقام مناسب حال او وقایع کشف افتد ، گاه بود که در صورت خوابی صالح بود که واقعه غیبی بود که منظور از واقعه آن باشد که میان خواب و بیداری بیند ، یا در بیداری تمام بیند و از حجاب خیال بیرون آمده باشد واقعه‌ای روحانی و مطلق است . اما خواب آن باشد که حواس بکل از کار بیفتاده بود و خیال بر کار آمده ، در غلبات خواب چیزی در نظر آید . و آن بر دو نوع است : یک اضغاث احلام است و آن خوابی بود که نفس به واسطه آلت خیال ادراک کند و از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی که القای نفس و شیطان باشد . آن را تعبیری نباشد خوابهای آشفته و پزیشان بود از آن استعاذت واجب بود و با کس حکایت نباید کرد . »

دوم خواب نیک است که رویای صالح گویند و خواجه علیه‌السلام فرمود یک جزوست از چهل و شش جزو از نبوت . یعنی ائمه آن را تفسیر کرده‌اند که مدت نبوت خواجه علیه‌السلام بیست و سه سال بود از آن جمله ابتدا شش ماه وحی به خواب می‌آمد . و بسیار انبیاء بوده‌اند که وحی ایشان جمله در خواب بوده است و بعضی بوده‌اند که وحی ایشان ، وقتی در خواب بوده است و وقتی در بیداری . چنانکه ابراهیم علیه‌السلام گفت :

« اِنْسَى اَرَى فِى الْمَنَامِ اِنِّى اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى »

و خواجه عليه السلام می فرماید : « نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ وَحَى »

« و رویای صالح به نور الهی مؤید بود و جز مؤمن یا ولی یا نبی نبیند . و خواب صالح بر سه نوع است : یکی آنکه هر چه بیند به تأویل و تعبیر حاجت نیفتد همچنان بعینه ظاهر شود چون خواب ابراهیم علیه الصلوه . دوم آنکه بعضی به تأویل محتاج بود و چنانکه خواب یوسف علیه السلام ، که یازده ستاره و ماه و آفتاب محتاج تأویل بود به یازده بردار و مادر و پدر ، اما سجده به عینه ظاهر شد و به تأویل حاجت نیامد و سوم محتاج به تأویل باشد به تمام ، چنانکه خواب ملک که « اِنِّى اَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَمَانٍ »<sup>۱</sup> (همانا دیدم هفت گاو فربه) جمله محتاج تأویل بود .<sup>۲</sup>

و اینک به بازتاب و تجلی خواب در مثنوی که به شکلهای مختلف در داستانهای گوناگون آمده است به اختصار اشاره می شود :

#### داستان پادشاه و کنیزک :

در روزگار پیشین پادشاهی بود که قدرت مادی و استیلاء معنوی داشت و دنیا و دین و صورت و معنی را با هم جمع کرده بود . اتفاقاً به قصد شکار همراه با خدمتکارانش به بیرون شهر رفت و در میانه راه ، کنیزکی زیباروی دید و بر وی عاشق شد چنانکه مال گزافى داد و او را خرید ولی چون هرگز شادمانی کامل به کسی نمی دهند ، همین که شاه از دیدار وی بهره گرفت آن کنیزک بیمار شد . شاه طبیبان را جمع کرد و آنها را وعده گنج و جواهر گرانبها داد . طبیبان به اقتضای خودنمایی بشر و داشتن دانش و فن از قدرت خود در علاج امراض سخن گفتند و از روی خود بینی و

غرور مشیت الهی را نادیده انگاشتند و از عجز بشری و قدرت خدا غافل ماندند و توکل بر خدا را فراموش کردند و کلمه استثناء ( ان شاء ... ) نگفتند خدا ناتوانی آنها را پدید آورد و معالجه طبیبان به سبب غرور و غفلت از قدرت حق ، معکوس افتاد و به جای تسکین ألم و تخفیف مرض بر درد و رنج افزود و داروها بر خلاف خاصیت خود عمل کرد و حال بیمار وخیم‌تر شد . شاه بیدار دل مانند همه افراد بشر وقتی که از اسباب ظاهری نومید می‌شوند روی در عالم غیب و به درگاه خدای می‌آورند به مسجد رفت و از ته دل دعا و تضرع کرد تا در میان گریه و زاری خوابش بُرد مشکل شاه در خواب گشوده می‌شود بطوریکه در خواب پیری به او وعده می‌دهد که فردا غریبی که طیب آن سری و حاذق است فرا می‌رسد و بیمار را علاج می‌کند . فردای آن روز شاه با مهمان غیبی دیدار می‌کند و شاه مهمان را به بالای سر بیمار می‌برد و او بعد از معاینه تشخیص می‌دهد رنج بیمار از دل ( عشق ) است .

به ابیاتی چند که مربوط به خواب پادشاه است اشاره می‌شود :

شبه چو عجز آن حکیمان را بدید	پا برهنه جانب مسجد دوید
رفت در مسجد سوی محراب شد	سجده گاه از اشک شبه پر آب شد
چون به خویش آمد ز غرقاب فنا	خوش زبان بگشاد در مدح و ثنا
کای کمینه بخششت ملک جهان	من چه گویم چون تو می‌دانی عیان
ای همیشه حاجت ما را پناه	بار دیگر ما غلط کردیم راه
لیک گفתי گر چه می‌دانم سیرت	زود هم پیدا کنش بر ظاهر ت
چون برآورد از میان جان خروش	اندر آمد بحر بخشایش به جوش
در میان گریه خوابش در ربود	دید در خواب او که پیری رو نمود



گفت ای شه مزده ، حاجاتت رواست  
 چونکه آید او حکیم حاذق است  
 در علاجش سحر مطلق را ببین  
 در مزاجش قدرت حق را ببین

دفتر اول ، ابیات ۶۵ - ۵۵

دید از زاریش کوزار دلست  
 تن خوشست و او گرفتار دلست

همان ، ب ۱۰۸

حکیم غیبی بعد از معاینه ، متوجه شد که کنیزک ، عاشق مردی زرگر  
 در سمرقند است زرگر را به طمع مال و جاه به دربار می آورند و طبق  
 دستور حکیم غیبی کنیزک در اختیار او قرار می گیرد و کنیز بهبود می یابد و  
 پس از شش ماه حکیم به اذن و اشاره خداوند ، به زرگر زهر می نوشاند تا  
 زیبایی اش را از دست می دهد و از چشم کنیزک می افتد .

عشقهایی کز پی رنگی بود  
 عشق نبود عاقبت ننگی بود

دفتر اول ، ب ۲۰۵

### داستان پیر چنگی :

در روزگار عمر ، مطربی چنگ نواز بود که آوازی دلایز داشت و  
 چنگ چنان خوش می زد که مانند اسرافیل مردگان را زندگی می بخشید و  
 شور و نشاط در مجالس بر می انگیخت . همینکه مطرب طرب انگیز پیر شد و  
 پشتش از بار سنگین عمر خمیده گشت و پیشانی و صورتش چین خورد و  
 ابروانش بر روی چشم فرو خفت آواز دلنوازش ناخوش و غم انگیز شد و  
 دیگر خریدار نداشت و هیچکس طالب ساز و آوازش نشد چون امیدش از  
 خلق گسسته شد به حکم اضطرار به امید حق دل بست به گورستان مدینه  
 رفت آنجا که مردگانند و راه امید به خلق بسته است ، برای خدا چنگ زد و  
 از کرم بی دریغ و بی علت او ، ابریشم بها خواست آنقدر چنگ زد که رنجه

شد و دستش از کار فروماند و به خواب فرو رفت ، در این حالت بود که خدا بر عمر خوابی سنگین ، غیر معهود و نابهنگام گمارد و عمر پی برد که مقصودی در کار است سر بر بالین نهاد و به خواب رفت و خواب کلید حل مشکل چنگی شد ندای غیبی حق در رسید و عمر گوش جان فرا داد . عمر را گفتند که بنده‌ای خاص و ارجمند ما را از نیازمندی پرهان که اکنون در گورستان خفته است هفتصد دینار تمام از بیت‌المال که مخصوص مصالح مسلمانان است برگیر و بدان خفته بیدار بده و بگو که این زر را به عنوان مزد سازی که برای ما زدی بستان و خرج کن و چون تمام شد به سوی ما بیا چنگ بزن و مزد خود بگیر .

عمر از هیبت آن آواز از خواب گران برخاست و کیسه زر در بغل ، سوی گورستان شتافت همه جا را گشت غیر از پیر چنگ نواز کسی دیگر ندید . دوباره همه جا را جستجو کرد تا بنده خاص خدا را بیابد ولی غیر از مطرب که چنگ در بالین نهاده بود کسی را نیافت . متعجب شد که چگونه مطرب چنگ نواز ، منظور نظر و بنده خاص و مقرب خدا تواند بود بار سوم گورستان را گشت کسی نیافت یقین حاصل کرد که منظور نظر ، پیر چنگی است پس به ادب تمام نزد پیر نشست عطسه‌ای بر عمر افتاد پیر چنگی از خواب بیدار شد عمر را با سیمای هیبت انگیز بالای سر خود دید بر خود ترسید و لرزید . عمر گفت : مترس و آرامش داشته باش که اینک پیغام خدا و بشارت نواخت برای تو آورده‌ام خدا ترا سلام می‌فرستد و این زر به مزد چنگی که برای خدا زدی بگیر و خرج کن و باز هم بیا و بگیر .

پیر چنگی بر اثر این نوازش و دلجویی با خود آمد و بر گذشته و عمر تلف کرده خود پشیمان شد و توبه کرد و دریافت که چنگ را باید فقط برای خدا نواخت .

به ابیاتی چند که مربوط به خواب وی می باشد اشاره می شود :

معصیت ورزیده ام هفتساز سال  
باز نگرفتی ز من روزی نوال  
نیست کسب امروز مهمان توام  
چنگ بهر تو ز منم کسان توام  
چنگ را برداشت و شد الله جو  
سوی گورستان یثرب آه گو  
گفت خواهم از حق ابریشم بها  
کوبه نیکویی پذیرد قلبها  
چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد  
چنگ بالین کرد و بر گوری قتاد  
خواب بردش مرغ جاننش از حبس رست  
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

دفتر اول ، ابیات ۲۰۸۹ - ۲۰۸۴

وین جهانی کاندرین خوابم نمود  
از کشایش پر و بالم وا کشود

همان ، ب ۲۱۰۰

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت  
تا که خویش از خواب نتوانست داشت  
در عجب افتاد کاین معهود نیست  
این ز غیب افتاد بی مقصود نیست  
سر نهاد و خواب بردش خواب دید  
کامدش از حق ندا جاننش شنید

دفتر اول ، ابیات ۲۱۰۶ - ۲۱۰۲

بانگ آمد مر عمر را کای عمر  
بنده ما را ز حاجت باز خر  
بنده داریم خاص و محترم  
سوی گورستان ، تو رجه کن قدم  
ای عمر برجه ز بیت المال عام  
هفتصد دینار در کف نه تمام  
پیش او بر کای تو ما را اختیار  
این قدر بستان کنون معذور دار  
این قدر بستان کنون معذور دار  
این قدر بستان کنون معذور دار  
خرج کن چون خرج شد اینجا بیا  
خرج کن چون خرج شد اینجا بیا

همان ، ابیات ۲۱۶۸ - ۲۱۶۳

پس عمر گفتش مترس از من مرم  
کت بشارتها ز حق آورده ام

حق سلامت می‌دهد می‌پرسدت چونی از رنج و غمان بی حدت

همان ، ابیات ۲۱۸۲ - ۲۱۷۹

داستان سه مسافر :

یک یهودی و مسیحی و مسلمان همسفر گشتند گویی دو گمراه با یک مؤمن مانند عقل که با نفس شیطان همراه شود هر سه به منزلی می‌رسند صاحب منزل حلوایی پیش آنها می‌آورد که یهودی و مسیحی سیر بودند و مؤمن روزه دار . موقع افطار مؤمن بسیار گرسنه بود . آن دو گفتند : ما سیر هستیم امشب حلوا می‌گذاریم و فردا می‌خوریم . مؤمن گفت : حلوا امشب می‌خوریم و صبر را برای فردا می‌گذاریم . آن دو به مؤمن گفتند : می‌خواهی امشب حلوا را تنها بخوری . مؤمن پاسخ داد هر کس سهم خود را بر دارد . آن دو گفتند : از تقسیم سخن مگو . مگر نشنیده‌ای که گویند قسمت کننده در آتش است و مؤمن گفت : قسمت کننده پلید در آتش است که قسمتی برای هوا و هوس و قسمی برای خدا بردارد . سر آخر آنها راضی نشدند و مسلمان مغلوب تسلیم و رضا گشته و سخن آنها را پذیرفت . شب خوابیدند و بامداد با زبان خود به ورد و دعای صبحگاهی پرداختند سپس مشغول صحبت شدند یکی از آن دو گفت : هر یک از ما خوابی را که دیشب دیده است بازگو کند هر کس که خوابش بهتر و دلنشین‌تر باشد از حلوا نصیب بیشتری ببرد . نخست یهودی به گفتن خواب خویش پرداخت و گفت : در خواب دیدم که من با موسی به سوی کوه طور راه افتادم و من و موسی و طور هر سه در میان نور غوطه‌ور گشتیم و ... سپس مسیحی به بازگو کردن خواب خود پرداخت و گفت : حضرت عیسی را در خواب دیدم و با او

به آسمان چهارم که جایگاه آفتاب است بالا رفتم ... و بالاخره نوبت مسلمان شد که خوابش را بگوید . با لحنی طعنه آمیز گفت : دیشب محمد مصطفی (ص) و سلطان انبیاء به خواب من آمد و فرمود : یکی از دو رفیق تو ، به سوی کوه طور با موسی در راه عشق الهی دمساز شده و دیگری را حضرت مسیح با حشمت و جلال با خود بر اوج آسمان چهارم برده است تو هم ای پس مانده آسب دیده برخیز و فوراً حلوا بخور . و من به دستور پیامبر حلوا خوردم و آن دو به مسلمان اعتراض کردند که چرا حلوا را خوردی . گفت : پیامبر دستور داد و من کیستم که دستور او را مخالفت کنم . و گفت ای یهودی تو با دستور حضرت موسی مخالفت می‌ورزی و تو ای مسیحی سر از فرمان حضرت عیسی سرکشی می‌کنی . آن دو گفتند سوگند به خدا که خواب راستین را تو دیدی که بهتر از صد خواب ماست .

پس بگفتندش که والله خواب راست	تو بیدیدی وین به از صد خواب ماست
خواب تو بیداری است ای بوپطر	که به بیداری عیانستش اثر
خواب تو بیداری است ای خوش نهاد	که تو در خوابت رسیدی با مراد
خواب تو بیداری است ای نیکخو	که از آن خوابت رسید امر کلوا
خواب تو بیداری است ای نیکمرد	که از آن خواب تو روی ماست زرد
خواب تو بیداری است ای سیر جان	که همان را ظاهراً دیدی عیان
خواب تو مانند خواب انبیا است	که شد این خواب تو بی تعبیر راست <sup>۱</sup>

تفسیر و تحلیل مثنوی ، علامه جعفری ، ج ۱۴ ، ص ۱۶۵

بیداری با یار حقیقی و به خواب شدن با مشاهده یار ناسازگار :

مولانا در ابیاتی چند اشاره دارد که با یار حقیقی باید دمساز و همدم

شد چرا که استعداد‌های درونی و نهفته آدمی در سایه یار حقیقی شکوفا می‌شود اما به محض اینکه یار، ناسازگار و ناموافق شد باید از او دوری کرد و اسرار و استعداد‌های باطنی را مخفی ساخت بطوری که درخت با دیدن یار موافق یعنی بهار، شکفته و سرسبز می‌شود و با دیدن خزان (دوست ناسازگار) خود را در زیر لحاف برف مستور می‌سازد و استعداد‌های درونی را پنهان می‌سازد و به خواب می‌رود نیز اصحاب کهف با مشاهده یار ناسازگار (دقیانوس) از او اجتناب کردند و خواب را در غار بر خدمت دقیانوس در دربار ترجیح دادند و همین خواب مایه آوازه و شرف و حرمت آنان شد. و به سالکان طریقت توصیه می‌کند که با مشاهده اغیار و یار ناموافق به خواب بروند و خوابشان را در آن حالت بر بیداری ترجیح می‌دهد.

آن درختی کو شود با یار جفت	از هوای خوش ز سر تا پا شکفت
در خزان چون دید او یار خلاف	در کشید او رو و سر زیر لحاف
گفت یار بد بلا آشفتن است	چونکه او آمد طریقم خفتن است
پس نخسبم باشم از اصحاب کهف	به ز دقیانوس آن محبوس لهف
یقظه شان مصروف دقیانوس بود	خوابشان سرمایه ناموس بود

دفتر دوم، ابیات ۳۹-۳۳

### خلاص و رهایی ارواح از زندان تن به هنگام خواب :

به عقیده مولانا، خداوند هر شب ارواح را از دام تن می‌رهاند و ارواح از حکم و گفتار و قصه کسی فارغ و خلاص می‌شوند به مانند زندانیانی که هنگام شب با فرورفتن در خواب از زندان و حبس بی‌خبر می‌شوند و نیز سلاطین به هنگام خواب از دولت و قدرت بی‌خبر می‌شوند و در حالت

رهایمی از قفس تن در غم سود و زیان نیستند .

هر شبی از دام تن ، ارواح را	می رهانی می کنی السواح را
می رهند ارواح ، هر شب زین قفس	فارغان از حکم و گفتار و قصص
شب ز زندان بی خبر زندانیان	شب ز دولت بی خبر سلطانیان
نی غم و اندیشه سود و زیان	نی خیال این فلان و آن فلان

دفتر اول ، ابیات ۳۹۱ - ۳۸۸

مولانا خواب را به منزله رهایمی از تنگی می داند و با ذکر مثالی ابراز می کند که دنیا به ظاهر بیابانی فراخ و گسترده است اما تو گویی کفشی تنگ بر پای کرده ای در نتیجه صحرا با آن همه وسعت برای تو تنگ و زندان می شود و وقتی آزاد می شوی که کفش را از پا بیرون کنی و روح در زندان تن چنین حالتی دارد که با رفتن به خواب از این تنگنایی رهایمی می یابد .

خواب تو آن کفش بیرون کردن است	که زمانی جانت آزاد از تن است
اولیاء را خواب ، مُلک است ای فلان	همچو آن اصحاب کُهِف اندر جهان
خواب می بینند و آنجا خواب ، نه	در عدم در می روند و باب ، نه

دفتر سوم ، ابیات ۳۵۲ - ۳۵۳

یعنی تا روح را از جسم تنگ و تاریک آزاد نساخته ای همواره در اضطراب و تشویق هستی و خواب در نظر عارفان در مفهوم عدم توجه به کششهای مادی و جاذبه های زودگذر دنیوی است و اولیا بی آنکه بخوابند خواب می بینند یعنی در عالم بیداری صورتهای ملکوتی و حقیقی موجودات را مشاهده می کنند .

آدمیان در خواب از اسارت عناصر اربعه و عالم محسوسات رهایمی

می‌یابند و از این خوابگاه دنیای محسوس به چراگاه روح پرواز می‌کنند و شیر روزهای پیشین را از دایه خواب می‌چشند و لذت حضور در عالم ملکوت را در این دنیا به هنگام خواب احساس می‌کنند.

می‌رهم زین چار میخ چار شاخ      می‌جهم در مُسْرَحِ جان زین مُنَاحِ  
شیر آن ایام ماضی‌های خود      می‌چشم از دایهٔ خواب ، ای صمد

دفتر ششم ، ابیات ۲۲۲ - ۲۲۳

وقتی که روح از جسم رها می‌شود بدون کمک پای جسم ، با پرو بال دل پرواز می‌کند به مانند فرد زندانی که در خواب گلستان و جنت را می‌بیند و دوست ندارد از خواب بیدار شود روح هم هرگز دوست ندارد به عالم تن رجوع کند و در واقع چنین فردی بدون ملاقات مرگ به بهشت می‌رود و کسی که در قعر چاه طبیعت زندانی شده ، اگر صحنه‌ای کوتاه از آن جهان را مشاهده کند دیگر دوست ندارد به این جهان باز گردد چنانکه عبدالقدوس گنگهی از مشایخ طریقت هندوستان می‌گوید : « سوگند به خدا اگر من همچون پیامبر (ص) به معراج می‌رفتم دیگر به زمین باز نمی‌گشتم »<sup>۱</sup>

جان مجرّد گشته از غوغای تن      می‌پرد با پر دل ، بسی پای تن  
همچون زندانی چه ، کاندر شبان      خسبد و بیند به خواب او گلستان  
گوید ای یزدان مرا در تن میر      تا در این گلشن کنم من کَر و قَر  
گویدش یزدان دعا شد مستجاب      وا مرو والله اعلم بالصواب  
اینچنین خوابی ببین ، چون خوش بود      مرگ ندادیده به جنت در رود  
هیچ او حسرت خورد بر انتباه      بر تن با سلسله در قعر چاه

دفتر پنجم ، ابیات ۱۷۲۶ - ۱۷۲۱

گر تن من همچو تنها خفته است      هشت جنت در دلم بشکفته است

همان ، ب ۱۷۳۷



« مولانا عارفان را از این جهت که در جمال الهی مستغرق و مست دیدار هستند به سبب غلبه مشاهده به غیر حَق التفات ندارند و از خود و غیر ، بکلی فارغ هستند و نقش غیر و غیریت از وجود آنها گسترده می شود و از این رو مانند کسانی هستند که خفته اند و حواس آنها از ادراک امور دنیوی فرومانده است و همچنانکه مستی و تشویق و بسیاری از احوال نفسانی انسان را متحمل و برای کارهایی آماده می سازد که در غیر آن حالت صورت نمی پذیرد عشق حَق و مستی مشاهده ، وظایف و تکالیف سلوک و انواع معامله را بر صوفی سهل و آسان می گرداند »<sup>۱</sup> و در واقع عارف حقیقی بی آنکه بخوابد روحش از تعلقات آزاد است و گرچه به ظاهر به نظر می رسد که بیدارند ولی در حقیقت از قید این عالم رها شده و در خواب هستند.<sup>۲</sup> و عارف حقیقی ، شب و روز از احوال و دگرگونیهای دنیا خفته است و از این عالم و تعلقات آن چشم پوشیده است و در دست تقلیب پروردگار است مانند قلمی که در دست نویسنده است . به این معنی که همچنانکه اختیار قلم در انگشتان نویسنده است اختیار عارف نیز در دست قدرت الهی است و منقاد و تسلیم است .

حال عارف این بی خواب هم گفت ایزد هُم رُقُودَ زین مَرَم  
خفته از احوال دنیا روز و شب چون قلم در پنجه تقلیب رب  
آنکه او پنجه نبیند در رقم فعل پندارد به جنبش از قلم

دفتر اول ، ابیات ۳۹۴ - ۳۹۲

چاشنی بی دان تو حال خواب را پیشش محلولی حال اولیا  
اولیا اصحاب کُهِف اند ای عنود در قیام و در تقلب هم رقود  
می کشدشان بی تکلف در فعال بی خیر ذات الیمین ، ذات الشمال

دفتر اول ، ابیات ۳۱۸۸ ، ۳۱۸۶

۱- شرح مخنوی ، فروزانفر ، ج اول ، ص ۱۸۱

۲- و تحسبهم ایفاظاً و هم رقود و نلقبهم ذات الیمین و ذات الشمال ( و پنداری که آنان بیدارند در حالی که ایشان خفته اند و ما آنها را به راست و چپ می گردانیم ) الکُهِف / آیه ۱۸

مولانا می‌گوید : خود را از اندیشه‌ها و تفکرات پوچ و بی اساس و فرسوده دنیا در خواب کن تا از این خواب به بیداری حقیقی وارد شوی . این خواب ، خواب غفلت نیست بلکه خوابی است که به بیداری جاودانه می‌انجامد همچنانکه اصحاب کهف دیری خوابیدند و بیداری همیشگی دست یافتند .

خویش را در خواب کن زین افتکار      سر ز زیر خواب در یقظت بر آر  
همچو آن اصحاب کهف ، ای خواجه زود      رو به ایقظاً که تخسبهم رُقود

دفتر ششم ، ابیات ۴۶۲ - ۴۶۳

### خواب اندر خواب :

دنیا خوابی بیش نیست بطوریکه اگر در رویا دست و پای آدمی را ببرند یا بدنش را دو نیم کنند وقتی از خواب بیدار می‌شود می‌بیند خبری از آن بریدن و دو نیم کردن نیست .

این جهان خواب است اندر ظن مه ایست      گر رود در خواب دستی ، باک نیست  
گر به خواب اندر ، سرت ببرند گاز      هم سرت بر جاست ، هم عمرت دراز  
گر ببینی خواب در ، خود را دو نیم      ندرستی چون بخیزی ، نسی سقیم  
این جهان را که بصورت قایم است      گفت پیغمبر که حلم نایم است  
روز در خوابی مگو کاین خواب نیست      سایه فرع است اصل جز مهتاب نیست

و حتی در پاسخ این سؤال که بیداری در این دنیا عین خواب است پس خواب این دنیا چیست ؟ مولانا با ذکر مثالی جواب می‌دهد خواب و بیداری تو همانند این است که شخص در خواب ، خواب ببیند که به خواب فرو رفته است که در واقع در خواب دوّم یا خواب اندر خواب است . خواب اوّل خوابی است که آن شخص ، نخستین بار خواب رفته و خواب دوّم همان است که در میان خواب ، می‌بیند که خوابیده است .

خواب و بیداریست آن دان ای عضد      که ببیند خفته کو در خواب شد  
 او گمان برده که این دم خفته‌ام      بی خبر زان کوست در خواب دوم  
 دفتر سوم ، ابیات ۱۷۳۷ - ۱۷۳۶

رفتن پیران کامل به خواب درویشان و ارشاد کردن آنها :

وقوف بر رویاهای دیگران و خواندن ضمیر اشخاص برای بعضی افراد  
 میسر می‌گردد ولی صاحب نعمت به کمک نفوذ روحی خود بر خواب اشخاص  
 مطلع می‌شود و پیران کامل سجاده بر دوش به خواب صوفیان می‌روند و  
 سخنانی گرانبها و معجزه آسا برای آنها می‌گویند و ارشاد و دلالت می‌کنند .

گر بگوید صوفی ، دیدی تو دوش      در میان خواب ، سجاده به دوش  
 من بدم آن و آنچه گفتم خواب در      با تو اندر خواب در شرح نظر  
 چون تو را یاد آید آن خواب ، این سخن      معجز نشو باشد و زر کهن

دفتر دوم ، ابیات ۳۵۸۹ - ۳۵۸۶

شخصی هر شب دهانش را با ذکر الله شیرین می‌کرد تا اینکه شیطان بر  
 وی ظاهر می‌شود و می‌گوید در قبال این همه ذکر تو ، پاسخ و لبیک از بارگاه  
 الهی به تو نرسیده است چرا این همه ذکر می‌گویی ؟ آن شخص دلشکسته شده  
 و سر بر زمین نهاد و به خواب رفت در خواب حضرت خضر را در سبزه زاری  
 دید که به درویش گفت چرا از ذکر حق فرومانده‌ای؟ درویش گفت چون از  
 بارگاه الهی لبیک و پاسخی نمی‌شنوم . خضر از قول حق تعالی فرمود : آن الله  
 گفتن تو همان لبیک ماست و آن درد و سوز تو پبکی از ما به سوی توست این  
 همه تدبیر و چاره که در راه وصال ما انجام داده‌ای همگی از جذبه ماست و  
 کشش ما بود که تو را در سلوک ما آورد و دوباره گفت ترس و عشق تو به  
 منزله کمندی است که الطاف ما را صید می‌کند و در زیر هر یا رب گفتن تو بسی  
 لبیک ما نهفته است .

دید در خواب از خضیر را در خُضَر  
چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای ؟  
زان همی ترسم که باشم ردّ یاب  
وان نیاز و درد و سوزت بیک ماست  
جذب ما بود و گشاد این پای تو  
زیر هر یار ب تو لبیک هاست

دفتر سوم ۱۹۷ - ۱۹۲

... او شکسته دل شد و بنهاد سر  
گفت همین از نکر چون وامانده‌ای  
گفت لبیکم نمی‌آید جواب  
گفت آن الله تو لبیک ماست  
حیله‌ها و چاره جوییه‌های تو  
ترس و عشق تو ، کمند لطف ماست

دل بیدار با چشمان خفته :

عارفان بالله از امور نفسانی و دنیوی در خوابند و در امور معنوی  
بیدار ، جسمشان در دنیاست و روحشان در عقبی ، یعنی در امور دنیوی که  
دیگران چهار اسبه بدان سوی می‌تازند کوشش و جوششی از خود نشان  
نمی‌دهند ولی در عرصه حقیقت که اینای دنیا بدان رغبتی ندارند سخت  
چالاکاند .

همچو آن اصحاب کُهِف از باغ جود می‌چَرَم ، ابقاظ نی ، بَلْ هُم رُقُود  
خفته باشم بر یمین یا بر یسار بر نگریم جز گو بی اختیار

دفتر ششم ، ابیات ۲۱۸ - ۲۱۷

صوفیان از صوفی به نزد شیخ شکایت بردند که همچون اصحاب

کُهِف بسیار می‌خوابد .

وز بخصب دست چون اصحاب کُهِف صوفیان کردند پیش شیخ زحرف

دفتر دوم ، ب ۳۵۱۰

شیخ صوفی را نزد خود خواند و او را دلالت و راهنمایی کرد و گفت :

« خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا » اما صوفی در عذر خواب به شیخ چند مثالی آورد و

گفت :

رعایت حدّ اوسط امری خردمندانه است ولی حدّ اوسط نیز امری نسبی است مثلاً آب جوی نسبت به هیکل شتر کم است ولی نسبت به موش همچون دریاست یکی تا کعبه به پای پیاده می‌رود ولی یکی تا مسجد نمی‌تواند برود. یکی با خواندن ده رکعت نماز خسته و رنجور می‌شود در حالی که من با پانصد رکعت نماز خسته و ناتوان نمی‌شوم و الی آخر... حالت من چون خواب است نادان و گمراهان گمان می‌کنند که من واقعاً بخواب رفته‌ام بطوریکه چشم من در خواب است اما دلم بیدار. چه بسا چشم به ظاهر باز اما دل به خواب غفلت رفته باشد.

حالت من خواب را مانند گهی	خواب پندارد مر آن را گمراهی
چشم من خفته، دلم بیدار دان	شکل بیکار مرا بر کار دان
گفت پیغمبر که عینای تنام	لا ینام قلب عن ربّ الانام
چشم تو بیدار و دل خفته به خواب	چشم من خفته دلم در فتح باب

دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۰-۲۵۲۷

### مشاهده آثار و نشانه‌های الهی در دل :

صوفی در باغی روی بر زانو نهاده بود و به مراقبت پرداخته بود که فردی گستاخ همراهش بود از مراقبه صوفی خسته و ملول می‌شود و او را بیدار می‌کند که چرا خوابیده‌ای برخیز و زیباییهای طبیعت را ببین و گفت در قرآن آمده است که به آثار و نشانه‌های رحمت خدا بنگرید... صوفی او را گفت ای هوس پیشه، آثار الهی در دل است آنچه در عالم بیرون می‌بینی آنها آثار آثار اوست.

صوفیانی در باغ از بهر گشاد	صوفیانه روی بر زانو نهاد
پس فرو رفت او، به خود، اندر نغول	شد ملول از صورت خوابش فضول

این درختان بین و آثار خُضَر  
 سوی این آثار رحمت آرو  
 آن بیرون، آثار آزارست و بس  
 بر بیرون، عکسش چو در آب روان

نفر چهارم، ابیات ۱۳۶۳ - ۱۳۵۸

تا که خسبی؟ آخر اندر رَزْ نگر  
 امر حق بشنو که گفتت اُنظروا  
 گفت آثارش دل است ای بوالهوس  
 باغها و سبزه‌ها در عین جان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ:

- ۱- احادیث مثنوی، استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰
- ۲- ترجمه رساله قشریه، تصحیح استاد فروزانفر، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۴
- ۳- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، استاد علامه محمدتقی جعفری، انتشارات اسلامی، اکثر جلدها
- ۴- شرح مثنوی، استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوار
- ۵- شرح مثنوی، کریم زمانی، انتشارات اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۷۵
- ۶- شرح مثنوی، دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۱
- ۷- لغت نامه دهخدا
- ۸- مثنوی مولوی، به کوشش رینولد نیکلسون، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۲
- ۹- مرصادالعباد، نجم الدین رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۶